



بسیار کس شدند اسیر کمند عشق / تنها نه از برای من این شور و شرفتاد.
 (منجون اکر احتمال لیلی نکند / شاید که به سدق عشق دعوی نکند)
 در منصب عشق هر که جانی دارد / روی دل ازو به هر که ذیب نکند.
 (اگر کس ببینی و دست از ترنج بازشناسی / روابود که ملامت کنی زلیخار).

مجnoon ز جام طلعت لیلی چو میست شد / فارغ ز مادر و برو سیم و وز فتاد
 رایم چو اختیار غم عشق ویس کرد / یک بارگی حداز کلاه و کمرفتاد
 واقع چو کارش از غم غدرابه جان رسید / کارش مدام با غم و آس سحر فتاد
 زین گونه صد هزار کس از پیرو از جوان / مست از شراب عشق چو من ب خبر فتاد
 «فرهاد را چو برخ شیرین نظر فتاد / دوش به سر درآمد و از بای در فتاد

چرا باید سعدی خواند؟

گفته، مرثیه سروده، معوجهه کرده، حتی بین خودمان باشد در هنرها و جوک های سه نقطه دارهم تفکنی کرده، برای همین اولین قاید سعدی خواندن همین است که با شیوه درست سخن گفتن را بهتر و بیشتر یاد می گیریم و نکات و امکانات و ریشه کاری های ویژه زبان فارسی را که فکر می کنیم بلد هستیم، می فهمیم، این کار به خصوص برای امروز ما که شاید بیشتر از هر عصر دیگر نویسنده داریم و به برکت فضای مجازی و شبکه های اجتماعی، همه نویسنده شده اند، ضرورت شنیدن و بیشتر اوقت دیگر است.

اما این آموزش، تنها دلیل سعدی خواندن نیست و نباید باشد. سعدی هنرمند است و درست که هر، خودش یک مهارت است، اما موضوع هر، آن مهارت نیست. مادر وطن تماشای یک عکس زیبا، اول فکر می کنیم که طرف این عکس را باید فراگم چند گفته است؟ بلکه اول منظمه را می بینم و به این فکر می کنم که عکاس از همان منظمه که ما از یاد دیگر راش باید بودیم، چه چیز جالبی را بین کشیده است.

موضوع اصلی هنر، نگاه متفاوت به جهان است. یک مثال دیگر، همه ما تجربه رفاقت را داریم و می دانیم که داشتن دوست خوب، چقدر به درد خور و لذت گشتن است. سعدی همین را این طور تعريف کرده: «در چشم بامدادان به بهشت برگشودن / نه چنان لطیف باشد که به دوست برگشایی»، کار راهه مرحله مقایسه با عالم بالا کشانده و لطف حرف راتمام کرده.

در مواد و موضوعات دیگر هم همین طور است. سعدی از همان تجربه های معمولی که همه ماما داشتیم و داریم حرف زده، اما یک اینجا هم باید اجازه بدھید قرار گرفتن در حال و هوای کل اثر، ندانستن معنی آن چند لغت را جبران کند. به جایش باید بد همین به جریان شعر و موسیقی شگفتگیزی که سعدی در حرف زدن دارد و کلمات را طوری به استخدام درمی آور که اکنون خیبریاز باشد، شاید هیچ شاعر و سخنور دیگری این همه از زبان فارسی استفاده های گوایکون نکرده باشد که سعدی، او عاشقانه دارد، پند و نصیحت دارد، قصیده و مدح

روز اول اردیبهشت به نام «استاد سخن سعدی» است. برخلاف امروز که هر کسی به دیگری می رسد، یک «استاد» به اول اسم او می بندد، در گذشته کلمات ارج و قربی داشتند و به هر کسی استاد نمی گفتند. مثل در کل تاریخ ادبیات فارسی، چندتا استاد بیشترنداریم، یکی کارشناس کتاب رودکی است که «استاد شاعران» است، یکی فردوسی که «استاد توں» لقب دارد و یکی هم

سعدی. حتی به کسانی مثل حافظ و نظامی و مولانا هم استاد نمی گفتند و لقب استادی در سخن، خاص و مختص به شیخ سعدی است. بی حکمت هم نیست.

کافی است خودتان یک کلیات با گزیده اش را دست بگیرید و همین طوری سر کتاب را باز کنید و شروع کنید به خواندن. فقط باید حواسان را باشد که شرط لذت بودن از شعر، توجه به گلایت آن است.

بعد این که اگر سر یکی دو تا لغت گیر کرد، نباید فکر کنید که دیگر تمام شد و نمی شود ارتباط گرفت. نباید فکر کنید که معنی یک لغت، مهمتر از صوصور کل است. شعر، یک هنر است و مثل هر هنر دیگری، هدف اصلی اش ایجاد حال خوش، یادآوری ترش را بخواهیم بگوییم، حال متفاوت است.

همان طور که موقتی یک فیلم زبان اصلی می بینیم، نمایش فیلم را برای آن یکی دو کلمه ای که معنایش رانمی فرمیم متعوق نمی کنیم، اینجا هم باید اجازه بدھید قرار گرفتن در حال و هوای کل اثر، ندانستن معنی آن چند لغت را جبران کند. به جایش باید بد همین به جریان شعر و موسیقی شگفتگیزی که سعدی در حرف زدن دارد و کلمات را طوری به استخدام درمی آور که اکنون خیبریاز باشد، شاید هیچ شاعر و سخنور دیگری این همه از زبان فارسی استفاده های گوایکون نکرده باشد که سعدی، او عاشقانه دارد، پند و نصیحت دارد، قصیده و مدح



ست
پایانش را
از کرد و بهار به آخر نرسیده نقطه پایانش را
این شاعر محبوب نام نهاده اند

می انداختم روی سینه ام که ضربه لبه های تیز را بگیرد، اما ضرب کلمه های راهیش را چیزی توی این همه سال نتوانست بگیرد. قشنگ ترین آوازه های موسیقی سنتی ایران هم شعرهایش توی همین کتاب بود. بعد از خودم قلم به دست گرفتم برای نوشتن. دلم می خواست سعدی باشم در شعر... دیر آمده بودم و زود می خواستم ملاحظات ادبی، در واقعیت دخل و تصرف کنند و چه بسا برای رسیدن به منی خلاقه باشند، پوچ است. باید این کار را بکنند، بنابراین اگر بزرگ ترین محققان به آن دامن زده باشند، پوچ است.

من ولبه های تیز کتاب ...



حامد عسکری

کلیات سعدی تصحیحی محمدعلی فروغی ...
 این کلمات و قوی آن گاذگ ادای کاهی را پاره کردم پیش چشم پدیدار شدند. بدم برای خردیده بود. دروغ چرا توی ذوق خوده بود. کتاب سنگین و بد دستی بود. دهد سالگی من نمی گذاشت دراز بشکشم و بخوانمیم، این را وقتی فهمیدم که یکبار ماجحانی دراز کشیدم برای خواندن شنیدن و تیزی های لبه کتاب توی قفسه سینه نام فورت این آشنازی می بود با سعدی. بعد های روز عصریک آقای موج گندم آمد خانمان و فرگش آن کتاب را برایمان بخواند و گرچه شدیده ای می شود که خیر و صالح تواریخی تابستانی که قرار بود به شرح دهد. دوباره توی ذوق خوده بود. مصعرهای تابستانی که گفته بود به عاشقی خسواری و فوتیاب و شنا در قنات ها بگذرد باید خرج این من شد که نشیمنی را زو بیهی زانوی یک مرد اتوکشیده و برایمان یک کتاب را بخواند و شرح تکن. از گلستان شروع کردیم؛ جذبیت قصه ها و شیرینی چینش کله ها کم در جامن لعاب می انداد خسته و ری می کرد و روزگار می گذشت. دیگر خود خواسته دوچرخه سواری و خانی نفسانیات کمرنگ شد و عصرهای مغازله با آن کتاب سنگین می گذشت. برای تیزی بهای جلدش هم فکر کرد بودم. یک شال گردن کاموا دولا می کدم که به همت هنر سعدی هنوز بی آن زبان حرف می زنم و این اصلا چیز کمی نیست. باید شاعر باشی تا پنهانی سعدی چکار کرده.

تقریباً مطمئنیم در حالی که برعی نیز قطعاً افسانه اند مثل اروپا
 نثر نمی توان به نتیجه قطعی، آنچنان که از تاریخ انتظار می رود رسید. بنابراین هر گونه قطعیتی حتی اگر بزرگ ترین محققان به آن دامن زده باشند، پوچ است.

با این حال در این گزارش، به آن بگوییم بله آقای شیخ مصالح الدین به سفر استخراج کیم و صرف ای اسندان به آن بگوییم بله آقای شیخ مصالح الدین به سفر مصروفته بوده است. به طور مثال اگر گفته اند که سعدی از راه کوفه و حجاج به مدبنه و مکه رفته، صرف از این روز است که در بوستان و گلستان نامی از این شهرهای آورده و به حضور خود در آجاشا را شاره کرده است. روش تاریخ نگاران در این باره ناجا اسناد به همین ماده از لایه لایه بوسان و گلستان و دیگر آثار سعدی بوده است و مصیره ای مستل از زندگی و زمانه او ابتدا نه این تها شیار زیرا این روزی های مستل از زندگی و زمانه او ابتدا نه این که مامی خواهیم نداشت آنها را بیرون می کردند و سو بال بریم. منتهای مساله این است که هیچ گاه با استناد به متون خلاقه چون شعرو

چو رومی توان جایی مسؤولیتی پذیرفت و پاره هایی تیز را بگیرد، اما ضرب نصب العین خود قرار ندارد. وقتی شیخ در همان بای بسیم... از قول انوشیروان من نویسند: «شنیدم که در وقت نزع روان به همراه زنین گفت نوشیروان که خاطر نگه دار و بیش از دیگر کسی / پوشایش خویش جویی و پیش باش / نیا ساید اند دیار توکن / شبان خانه و گزگ در گوشنده / برو پاس درویش مختار دار / که شاه از عیت بود و تاجر / ریت چو چیزند و سلطان درخت / درخت، ای پسر، باشد از بیخ ساخت / مکن تا تو این دل خلق ریش / وکرمی کنی می کنی بیخ خویش... و بعد کمی جلوتر تاکید می کند: «الات تأثیبی سر از عدل و رای / که مردم زست نپیچند پای / گرید رعیت زیدادگار / کنند نام رشتیش به گیتی سمر / بسی بر نیست. باید شاعر باشی تا پنهانی سعدی چکار کرده.

حدیث غربت سعدی



حامد یعقوبی

لیک نفر را می شناختم که معتقد بود کتابخانه های شخصی، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه ها چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب را نهاده ای که می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کردند. به این ترتیب عذاب و جوانی بایست نخواندن آن دارند. به اینکه معتقد بود کتابخوان، کتابخانه ای شخون، با آن ردیف منظم کتاب ها که عین سریزهای توی سربازخانه توی همین نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر چفت هم می ایستند، خیانت زبرگی به نویسنده کان و شاعران کردند. تنویر شرافتمدانه خد پسندانه ای داشت، با این حال نمی شد آن را به یک اقدامه فراگیر تبدیل کرد. می گفت و قوی آدم کتاب ها را توی کتابخانه شان می چینند، خیال می کنند نصف راه مطالعه را طبل کرد